

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

محور بحث انشاء الله اولاً روشن بشود قبل از اینکه وارد بحث بشویم تا بعد انشاء الله تصورش برای شما آسان باشد.

محور بحث این است که در گرفتن اخذ اجرت برای اموری که عبادی است، اشکال کردند که اخذ اجرت با عبادیت نمی سازد. این

اشکال.

جواب هایی دادند که مشهورترین آنها داعی علی الداعی، به نحو داعی علی الداعی. یعنی من عقد می بندم پول بگیرم برای اینکه نماز

با قصد قربت بخوانم. به حیثی که اگر قصد قربت در آن نباشد استحقاق اجرت نیست. خوب دقت بکنید. من پول می گیرم نه نماز، نماز با

قصد قربت. خب یک داعی اول بود که من پول می گیرم، یک داعی دوم بود با قصد قربت. روشن؟

آیا این تصویر می شود این دو تا داعی در طول هم هستند، یعنی داعی اول یا در لغت عرب داعی یا حافظ، حافظ شما داعی شما در اول

بر نماز بود با قربت، داعی دوم نماز به قصد قربت، آیا حالا که نماز به قصد قربت کاری می کند که دیگر داعی اول لحاظ نمی شود اینجا،

اگر لحاظ نشد می شود طولیت، اگر لحاظ شد می شود عرضیت. نکته فنی اش این است. تصور بکنید.

می گویم درست است داعی من گرفتن اجرت بود. روشن؟ لکن این قصد قربت مثل اینکه فرض کنید یک گلی باز بشود باز در این یک

گل مستقلاً باشد که او اعتماد به اول، خود او خودش یک گلی است، به حیثی که این برگ های اول که باز شده دیده نمی شود با آن، تمثیل

خارجی. فرض کنید شما یک گلی هست برگ هایش که باز می شود از داخلش یک گل دیگر در می آید، این گل دیگری جوری است که

اصلاً گل های قبلی دیده نمی شود، برگ های قبلی دیده نمی شود. یا نه، گاهی یک جوری است که این برگ های قبلی هم هست با این گل

اضافه می شود با همدیگر. این تصویر خارجی را بکنید خیلی روشن است تصویر خارجی اش.

صحبتی که اینجا الان مطرح است، نمی دانم روشن شد برایتان؟ صحبتی که مطرح است، شما داعی اول یعنی آن که مشوق شما و اراده

شما را تحریک کرد این بود که پول بگیرد. اما این پول گرفتن برای نماز نبود، نماز قربة الی الله، نماز امثال لامره، نماز لقصد الامر، اگر

نماز به قصد امر آمد دیگر آن داعی اول لحاظ نمی شود. آن اخذ اجرت لحاظ نمی شود.

رأی دوم می گوید نه چون این داعی اول بود خواهی نخواهی در آن نماز، قربت و اجرت، این دو تا لحاظ می شوند. نمی دانم روشن است چه عرض می کنم؟ قربت و اجرت.

س: حالا اگر داعی اول پول نباشد، داعی اول خود نماز باشد، طرف می گوید نماز صبحش را دارد می خواند، یک نفر پول می دهد که یک ذره بلندتر بخوان، تو که داری می خوانی بلندتر بخوان من آموزش ببینم؟

ج: آن ربطی ندارد به بحث ما نحن فیه

س: چرا دیگر الان پول می گیرد برای نماز یک ذره هم بلندتر می خواند.

ج: آن نکته اش این است که خود آن عملی را که انجام می دهد، خود آن عمل یک صفت زیادی پیدا می کند که آن صفت در مقابل پول است. این از باب داعی بر داعی نیست. این را از باب ریا به اصطلاح انجام می دهند. ریا، این را بردند در باب ریا

س: ریا حساب نمی شود که، الان ما نماز را مثلاً کمی بلند بخوانیم مثلاً یک نفر متوجه بشود که داریم نماز می خوانیم. این ریا است؟

ج: دقت بکنید مراد از ریا نه آن اصطلاحی که نشان بدهد به دیگران، ریا یک اصطلاح عامی دارد. من عمل عملاً لی و لغیری جعلته لغیری، اصطلاح ریا این است. من عمل عملاً لی و لغیری، ان خیر شریکین، روایت صحیح است

س: این شرک می شود که

ج: خب همین دیگر ریا به این معنا، ریا هم شرک خفی است خب

س: اینجا می خواهد نشان بدهد اصلاً خود ماده ریا است دیگر

ج: می دانم، نکته فنی ماده ریا این است دیگر خب، الریا هو شرک الخفی.

من عمل عملاً لی و لغیری، آن وقت اگر بنا باشد آن تعلیم، آن هم امر الهی باشد اشکال ندارد. می گویم حضرت امیر(ع) هم صدقه در نماز داد، چون خود صدقه هم در، تیر کشیدند می گویند ملتفت نشد، اما صدقه را ملتفت شد، اشکالی هست معروف، چون این صدقه هم در راه خداست، این اشکالی ندارد، این منافات با حالت نمازی ندارد. دقت بکنید.

آن نکته‌اش این است. اگر آن نکته‌ای را که پول می‌گیرد، به عنوان پول آن من عمل عملاً لی و لغیری، یعنی یک قسمت عمل لله است که خود نماز است، یک قسمت به خاطر پول است. جعلته لغیره انا خیر الشریکین، من عمل عملاً لی و لغیره جعلته لغیری، آن بحث دیگری است. اینجا بحث داعی است. دقت می‌کنید، نمی‌دانم روشن می‌شود من چه می‌خواهم بگویم؟ آن تشبیهش را اول دقت بکنید. این یک بحث. تشبیهش خیلی روشن شد. گاهی می‌بینید دیگریک گلی است، باز که می‌شود یک گل دیگر از داخل آن در می‌آید، این گل دوم با مجموعه برگ‌های گل اول حالت زینت می‌گیرند، این دو تا با همدیگر. گاهی نه این برگ‌هایش باز می‌شود خیلی برگ‌های بزرگ، برگ آن اولی اصلاً دیده نمی‌شود، کلاً محو می‌شود، دیده نمی‌شود. زینت گل دوم به خودش است به اولی نیست. این مثال محسوس زدیم. می‌خواهم تشبیه المعقول بالمحسوس بزنم.

اینها می‌خواهند بگویند داعی بر داعی مثل همین است. درست است اول یک داعی آمد شما اخذ اجرت کردید برای نماز با قربت. اما وقتی قربت آمد، چون نماز را باید با قربت بخوانید تا آن پول گرفته بشود، دیگر اگر بخواهید حواستان برود روی آن پول این نماز با قربت نمی‌شود. نماز با قربت معنایش این است که آن پول را نبینید. اگر پول را ندیدید می‌شود قربت. دقت می‌کنید؟ می‌گوید شما تصویرتان این جور است. مثل این گلی است که باز شده، شما نماز می‌خوانید با قربت، اگر در حال قربت قصد آن پول کردید قربت نمی‌شود، اگر قربت نشد استحقاق اجرت ندارید، لذا شما، نمی‌دانم روشن است؟ شما در حین قربت جوری باید قصد بکنید که آن پول دیگر نگاه نشود، اصلاً به آن پول کلاً نگاه نشود. اگر به آن پول نگاه شد قربت نمی‌شود. قربت نشد اجرت نمی‌شود. چون اجرت برای نماز مع القربه است. نماز مع القربه یعنی همراهش چیزی نباشد. دقت می‌کنید؟

این می‌گوید داعی بر داعی اینجوری است. این نحو. تصور نحوه‌اش را بکنید. درست است پول شما را راه انداخت. داعی شما شد که نماز بخوانید، اما در حال نماز دیگر آن پول نباید نگاه بشود. یعنی در حال نماز نمی‌توانیم بگوییم قربة الی الله به خاطر اجرت، تا اجرت آمد دیگر قربت نمی‌شود. تا قربت نشد استحقاق اجرت نمی‌شود.

س: تصورش هم مشکل است.

ج: همین، یک عده‌ای الان، گفتیم دیروز عرض کردیم، اعلام ما هم فعلاً علی الطرفین نقیض، یک عده می‌گویند این معقول است. یک عده می‌گویند خیر این معنا معقول نیست، اصل قابل تصور نیست.

س: اصلاً مغالطه است.

ج: مغالطه است، خیلی خب، کدام یکی، این طرف یا آن طرف؟ ما نفهمیدیم.

این یک مطلب. یک مطلب دیگر عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی که می‌خواهیم عبارت ایشان را انشاء الله بخوانیم ایشان یک تحلیلی دارند. دقت بکنید تحلیل‌هایی که در این جور مسائل اقامه می‌شود، این چون می‌دانید وقتی شما مثلاً من قصد قربت دارم، تحلیل که می‌کنیم قربت من نماز با قربت به خاطر اجرت است. خب این اجرت قبلش چه بوده، می‌گوید مثلاً اگر این اجرت را فرض کنید برای سعه رزق بود، این اشکال ندارد، چون خدا خودش سعه رزق، این اجرت را اگر زید گرفتیم این اشکال دارد، ببینید. حالا می‌آید می‌گوید که این سعه رزق و این اجرت، قبلش باز چه بوده، باز قبلش چه بوده، در این تحلیل‌ها خیلی دقت بکنید. تحلیل را نبرید تا آن اراده الهیه و ازلیه و خیلی دور ببرید. تحلیل‌ها را باید یک جوری معنا بکنید که با فقه ارتباط داشته باشد. خیلی خارج از دایره فقه نشود. این خیلی نکته را دقت بکنید.

نکته سومی که من قبل از ورود بگویم ما خیلی می‌شود که یک مطلبی را برای استظهار تحلیل می‌کنیم. بعد استظهار یک معنایی می‌کنیم. به ذهن بنده می‌آید که تحلیلی را که انجام دادیم، باز قدرتی داشته باشیم خوب دقت بکنید، از آن تحلیل برگردیم به فهم عرفی. یعنی اضافه بر آن تحلیل، باز دو مرتبه او را عرفی ببینیم. اگر ما یک تحلیلی کردیم و باز نتوانستیم برسانیم به فهم عرفی، این هم باز به درد نمی‌خورد. این دو سه تا نکته است که قبل از اینکه کلمات ایشان را متعرض بشویم، من فعلاً سعی می‌کنم تا مقداری کلمات ایشان را بخوانیم. تا بعد ببینیم چه می‌شود.

اولاً ایشان جواب می‌دهد که قصد قربت مضر نیست، از نحو داعی بر داعی. ایشان اول جواب می‌دهد. بعد اشکال می‌کند که آیا داعی بر داعی قابل قبول هست یا نه؟ اول ما یک وجهی را که ایشان اعتراض به داعی بر داعی؛ و آورد علیه بوجوه، یعنی داعی علی الداعی، اول ما عن بعض اعظام العصر قدس سرهم و هو ان تحقق، الان در ذهنم نیست مراد ایشان از اعظام عصر کیست؟، و هو ان تحقق العنوان المستأجر علیه، عرض کردم عنوان استیجار و اجاره، یک عنوان عامی است. دو قسم دارد: اجارة الابدان و اجارة الاعیان. در اجارة الابدان به اصطلاح اجیر می‌گویند و مستأجر، اجارة الابدان مثل خیاطه، مثل بنایی، کسی را می‌گیرد اجیر می‌گویند، و در اجارة الاعیان، آنجا موجد و مستأجر می‌گویند. مثل اینکه خانه‌اش را به کسی اجاره می‌دهد. این اصطلاحاً اجارة الاعیان است. ما نحن فيه اجارة الابدان است. اخذ اجرت بر واجبات مراد اجارة الابدان است. لذا ایشان می‌گوید به اصطلاح مستأجر علیه، مستأجر علیه در اینجا مثل نماز، البته خود ایشان هم نوشته اعنی العباد، هو ان تحقق العنوان المستأجر علیه، اعنی عنوان العباد، يتوقف على حصول امرين، این وجه کسانی است که

داعی بر داعی را قبول ندارد. دقت بکنید که بعد مرحوم آقای اصفهانی جواب می دهد از این، علی حصول امرین، احدهما ذات العبادۃ که خودش هم نوشته اعنی فعل الصلاة مثلا، ثانيهما عنوان الامثال و القرب، حالا چون بعد مرحوم آقای اصفهانی هم توضیحی می دهند، یعنی کمی عبارت شاید واضح نباشد، ما عرض کردیم این قصد قربت که در عبادات معتبر است چند احتمال در آن هست. این را خیلی چند بار تکرار کردیم چون بعضی آثار دارد هم در اصول هم در فقه.

ببینید در باب قصد قربت سه تا رأی اساسی هست؛ یکی اینکه ما قصد قربت های مختلف داریم. مثل قربت الی الله، فرار من النار، دخول الجنة، امثال امر الله، عناوین مختلف، اینها هر کدام برای خودشان یکی عنوانی هستند. رأی دوم اینها تمام بر می گردد به یک چیز، یعنی امثال امر الله، فرار من النار، دخول الجنة، تمام بر می گردد قربۃ الی الله، تمام عناوین بر می گردد به عنوان قربۃ الی الله. رأی سوم عکس این، تمام عناوین بر می گردد به امثال امر الله. یعنی قصد قربت مراد قصد امر است. خلاصه اش. اگر گفت فرار از نار، فرار از نار قصد نیست، فرار نار به امری که خدا گفته، چون ما نمی دانیم چه جوری از نار فرار بکنیم، قال رسول صلوات الله و سلامه علیه فی حجة الوداع ما من شیء یقربکم الی الجنة ویبعدکم عن النار الا و قد امرتکم به، ما من شیء یقربکم الی النار ویبعدکم عن الجنة الا و قد نهیتکم عنه، دقت بکنید. امر و نهی. اعتبار به امر و نهی است. اگر گفتیم فرار من النار یعنی به امر.

پس بدون قصد امر نمی شود اگر گفتیم قربۃ الله تقرب الی الله بدون قصد امر نمی شود.

س: احکام وضعی را نمی شود به قصد قربت دیگر انجام داد

ج: چرا آن بحث دیگری است.

حقیقت قصد قربت، پس بنابراین اگر می گوئیم قصد قربت مرادمان قصد امر است. خوب دقت بکنید. پس سه تا احتمالی کلی وجود

دارد:

یک: هر کدام یک نحوه هستند. قصد امر داریم، قصد قربت داریم، قصد فرار من النار داریم، همه یک جور هستند برای خودشان، هر کدام برای خودشان.

دو: تمام اینها بر می گردد به قصد قربت، حتی اگر گفتیم فرار من النار یعنی قربۃ الی الله، حتی اگر گفتیم لدخول الجنة نماز می خوانم

لدخول الجنة یعنی قربۃ الی الله. حتی اگر گفتیم امثال لامره یعنی قربۃ الی الله. تمام بر می گردد به قصد قربت. مرجع الكل الا قصد قربه

رأى سوم: مرجع الكل الى قصد الامر، ولذا ما تا به نحوى از انحاء احراز امر نکنیم، نمی توانیم قربة انجام بدهیم قربة الى الله. باید یک نحوى احراز امر بشود ولو به نحو احتیاط، به نحو علم اجمالی.

لذا الان مثلا در خیلی از فتاوا این طور است. مثلا می گویند این را رجاء انجام بده، خب رجاء اُکه لفظ نیست که معنا می خواهد. اگر من می دانم که در روایات چنین معنایی نیامده یا در روایات نهی شده، من چه جور رجاء انجام بدهم؟ این چه جور رجائی است اصلا؟ دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟ این آثار دارد در بحث احتیاط هم مطرح کردیم، در بحث قصد قربت و قصد امر و نمی دانم عبادی آنجا هم مطرح کردیم.

خود این حقیر نظرم روی سوم است. این نظر سوم و آن مسئله این که تمام انحاء قصد قربت باید برگردد به قصد امر. به یک نحوى از انحاء باید احراز امر بشود.

س: من لباسم را به قصد قربة الى الله بشورم چه جورى امرش را شما درست می فرمایید؟

ج: بگوئیم چون خدا ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين،

س: نه خب من دو تا لباس دارم، می توانم با این لباس پاکم نماز بخوانم، اصلا هیچ کاری هم با آن ندارم...

ج: نداشته باشید، خود طهارت را خدا دوست دارد.

س: امر است آن وقت؟

ج: بله خب، وقتی دوست داشته باشد. چون ما این را توضیح دادیم، شما شاید نمی دانم بودید یا نه، توضیح دادیم که این چون در مقام به اصطلاح مبانی، مبادی جعل است. چون مبادی جعل ملاکات است، بعد حب و بغض است، بعد اراده و کراهت است، بعد جعل است. گفتیم از مجموعه شواهد قرآنی در می آید که گاهی در قرآن یا در روایات مبادی جعل می آید به جای خود حکم. وقتی می گوید ان الله يحب التوابين، حالا لباس که هیچی، فرض کنید اسفالت کردن خیابان، تمیز کردن خیابان، این هم از يحب المتطهرين در می آید. چرا در نیاید؟ چه اشکال دارد؟

س: این که به قربت نزدیک تر است

ج: قربت نیست، چون دوست دارد خدا، امر است، این دوست، خوب دقت بکنید، این باید به مرحله، این خود داست داشتن، اگر ما بدانیم یک چیزی مورد نظر خدا هست، اما امر نکرده، این محل کلام بین سنی و شیعه. مثلاً لولا ان اشق علی امتی لا مرتهم بالسواک، این معنایش این است ملاک وجوب درسواک بود، لکن به خاطر مشقت برداشتیم. سوال، حالا اگر برای کسی مشقت نداشت می گوییم واجب است؟ دقت کردید؟ این یک بحثی است کلا، البته عرض کردم به این صورت در کتاب های ما در بحث اصول تا حالا کمتر شده.

ما به ذهنمان می آید که اگر بتوانیم یعنی طبق قاعده با اثبات مجرد مبادی جعل اثبات جعل مشکل است. مگر اینکه از شواهد استفاده بکنیم که هدف اساسی بیان جعل است. یا یک جعل استحبابی مثلاً. مثلاً از باب ان الله يحب المتطهرین، تبلیت شوارع مثلاً، خب این هم طهارت است دیگر، خیابان ها پاک می شوند، تمیز می شوند. یا لباس، خود شستن لباس فی نفسه جعل دارد ولو به آن احتیاج نداریم. اصلاً یک لباسی است که گوشه خانه افتاده است. و لذا عرض کردیم چند بار این را عرض کردم چون نکته دارد، در روایت تحف العقول که در معایش العباد است، از عجایب آن روایت این است که در باب نجاسات، مثل خون، اصلاً نگهداری اش هم جایز نیست. مثلاً شما خون را در شیشه بگذارید در اتاق، هیچ کاری هم با آن ندارید، که این که خداوند از او نهی کرده، و لا یجوز بیعه و لا شراعه و لا هبته و لا امساکه و لا تصرف الدین، خیلی عجیب است عنوان عجیبی هم است. و چند بار هم این را عرض کردیم. تصادفاً دنیای امروز هم با این موافق است. غالباً اشیاء پلید را کنار می زند، سعی می کند در خانه نباشد، کاری ندارد که به شما دست به آن می زنید یا نمی زنید، شیئی که پلید است نباید باشد، چیزی که نجس است، لوازمی که مثلاً خونی است، این حتی در بعضی از بیمارستان ها لوازم خاص خون و اینها را از لوازم عادی فرض کنید یک کیلینیکس کثیف جدا می کنند، آنها را مثلاً می سوزانند، مثلاً با شدت با آنها برخورد می کنند که هیچی نماند. این آثاری که دارای نجاست است اصلاً کلاً امساکش هم نمی کنند. این خودش یک مطلبی است، حالا نمی خواستم وارد بحث فقهی بشوم.

حالا به این مناسبت، خوب دقت بکنید. و ثانیهما عنوان الامثال، ظاهراً مراد این آقا از امثال یعنی قصد امر، و القرب، یعنی قصد قربت، فالقاصد الی العباده یقصد تحقق العنوان المستأجر علیه، یعنی صلاة عن قرب، بکل من جزئیه، صلاة و قرب، بکل من جزئیه، فیکون الداعی الی الفعل امران، حالا اینجا این جور چاپ کرده، نمی دانم حالا، اگر این جور باشد باید قاعدتاً آن فیکون الداعیه، چون داعی باید خبر مقدم باشد، و الا امران که نمی شود مرفوع باشد. قاعدتاً باید می گفت فیکون الداعی الفعل امرین، حالا چپگی بخوانم مثلاً، فیکون الداعی الی الفعل امران، احدهما تحقق العنوان المستأجر علیه، عنوان مستأجر که نماز و عبادت باشد، ثانیهما قصد الامثال، این

قصد امثال فیکون من قبیل التشریک فی قصد الامثال، یعنی در قصد امثالش از قبیل تشریک می شود، لا من قبیل داعی الداعی، یا داعی؛ ببینید آن نکته اساسی که حالا چون بعد شرح مرحوم آشیخ محمد حسین هم می خواهم بخوانم تا این روشن بشود برایتان.

نکته اساسی این است که آن اجرت با این قصد قربت تشریک است، یعنی در عرض هم هستند، یا در طول هستند، آن اجرت می آید شما را وادار می کند به قربت، اما قربت دیگر در آن اجرت نیست. این می شود در طول. این آقامی خواهد بگوید در عرض هستند. به جای کلمه عرض آورده تشریک، فلا یكون من قبیل الداعی علی الداعی، بخلاف ما اذا كان المستأجر علیه، حالا مثل آنجا چپ خواندیم، اینجا را هم چپ بخوانیم، نفس الامثال بالفعل، فانه یمكن ان یكون اخذ الاجره غایتاً للغایة و داعیا للداعی و من الواضح ان المستأجر علیه هو العمل العبادی لا التعبد بالعمل، نه عنوان تعبد، هذا ملخص ما أفید. بعد یک وجه دوم و وجه سوم نقل می کند دیگر آقایان مراجعه کنند چون خیلی نمی خواهم آن روح مطلب را بگویم و ببینیم این تحلیل که مرحوم آشیخ محمد حسین، آشیخ محمد حسین می خواهند بگویند در طول هستند در عرض نیستند. این اشکال می خواهد بگوید تشریک است، در عرض هستند، در طول نیستند. چون وقتم علی شرف الانتهاء من فقط جواب اول ایشان... دو وجه دیگر هم آقایان بخوانید که حالا چون آن بعد رسیده من ینتهی سلسلة علل الی غیره تعالی، خیلی تحلیلش رفته پایین. عرض کردیم تحلیل را خیلی پایین نبرید یعنی آنجاهایی که قطعش بکنید از آن جاهایی که به فقه مربوط است باید تحلیل بیاید. حالا آقایان مراجعه کنند خودشان روشن می شوند.

و اما الوجه الاول، این سه تا وجه بعد می گوید و اما الوجه الاول، فمندفع حالا دقت بکنید من عبارت ایشان را می خوانم که فردا هم با یک توضیحاتی که از مجموع کلمات است عرض کنم. مندفع بما حاصله ان المقید، مقید یعنی نماز، بما هو مقید، مقید به قصد قربت، به قصد امر، چون در مقید ذات آن عمل نگاه می شود، قید خارج است. آن ذات، آن حس می شود به قول آقایان. ان المقید بما هو مقید اذا كان مورداً للامر او موضوعاً لغایة و فائدة، فذات المقید و نفس التقید جزءان تحلیلان عقلیان، قیدش خارج است، للمقید بما هو مقید، مثل اینکه شما می گوید نماز عن طهارة لا تصلی الا الی القبلة، لاصلاة الا بطهور، خود طهارت خارج نماز است، شما ذات نماز را می بینید و تقید را، اما دیگر طهارت در آن، آن که شما می بینید نماز متقید به طهارت است، خود ذات نماز حساب می شود، و القید خارج، المورد الامر و الغایة، وانما، بله آن ذات کی حاصل می شود؟ وقتی طهارت باشد، چون باید ذات باشد و نسبت، آن نسبت طرف دوم می خواهد، طرف دومش طهارت است. ذات و نسبت احتیاج به طهارت دارد، و الا خود طهارت در ذات لحاظ نمی شود.

و انما يتوقف عليه حصول التقيد لذات المقيّد، حالا تقيد را برداريد اسمش را نسبت بگذاريد. پس يك مقيّد داريم نماز، يك به قول ايشان تقيد داريم نسبت، اين نسبت چيست؟ نماز عن طهارة، اين نسبت، اين نسبت بايد در آن باشد. خود طهارة خارج از نماز است. اگر مي گوييم شما طهارة تحصيل كنيد براي اينكه اين نسبت درست بشود، تا بشود صلاة عن طهارة، نه اينكه خود طهارة داخل نماز است. و لذا قلنا في محله باستحالة دعوة الامر النفسي المتعلق بالصلاة عن الطهارة الى الطهارة و ذات المقيّد و التقيد، البته ايشان تعبير به استحالة کردند، ما اين را كرارا اثبات كرديم، چون مي خواهيم امروز فقط يك مقداري عبارت ايشان را بخوانيم. كرارا گفتيم كه اين مطلب درست است نه به نحو استحالة كه ايشان فرمودند.

اين امر آمد گفت صل، اقم الصلاة، اين اقم الصلاة به چه خورده، به طهارة هم خورده؟ نه، خورده به نماز، با اين نسبت، نماز با نسبت طهارة. بله، نسبت كي پيدا مي شود؟ وقتي طهارة باشد، اگر نباشد خب نسبت پيدا نمي شود. دقت كنيد. الامر النفسي المتعلق بالصلاة عن الطهارة، ببينيد اين طوري بخوانيد، بالصلاة عن الطهارة، دعوة الامر النفسي الى، اين الى متعلق است به دعوت، دعوة الامر النفسي الى الطهارة و ذات المقيّد و التقيد، طهارة كه واضح شد وضو است، ذات المقيّد هم مرادش صلات است، تقيد هم به اصطلاح بنده نسبت. يعني نماز بايد يك نسبتي با طهارة، بدون نسبت نمي شود، تا بگويند صلاة عن طهارة.

پس در حقيقت آن كه هست بالصلاة و نسبت است، اما خود طهارة خارج است.

الى الطهارة و ذات المقيّد و التقيد، و ان كان لكل منهما نحو من الوجود، وجود دارند هر کدام از اين مقيّد و ذات و اينها، الا انه بحسب لحاظ الامر في مقام الامر لم يوخذا بما هما موجودان، هما يعني تقيد و ذات مقيّد، نماز و نسبت، حالا ايشان تقيد مي گويد ما نسبت مي گوييم شايد واضح تر باشد. لم يوخذا بما هما موجودان متباينان بل بما هما واحد، ما اين را چند بار توضيح داديم، اما نه به لغت استحالة، انشاء الله فردا هم باز توضيح بيشترى را عرض مي كنيم.

و ليس نسبة المقيّد الى ذات المقيّد و نفس التقيد نسبة ذي المقدمه، نسبة به نحو نصب، به منصوب خبر ليس، ليس نسبة ذي المقدمه الى المقدمه، المتغايرة له في الوجود، ما اين را توضيح داديم. آقاين در مباحث اخير در اصول اخير گاهي به اجزاء مي گویند مقدمه، اجزای عمل مي گویند مقدمه. اسمش را هم گذاشتند مقدمه داخله.

خب بحث سر این است مقدمه مغایر است با ذی المقدمه، مقدمه مثلاً اشتری الخبز، مقدمه مثلاً ذهاب الی السوق، خب ذهاب الی السوق غیر از شراء خبز است. مقدمه غیر از ذی المقدمه است. این قاعده کلی است. یعنی شراء خبز، این شراء خبز ذی المقدمه، غیر از ذهاب الی السوق است، دو تا وجود خارجی مستقل هستند. لکن احدهما يتوقف على الآخر، این مقدمه.

آیا در باب اجزاء هم همین طور است؟ صلاة یک چیز است رکوع یک چیز؟ اسم این را گذاشتند مقدمه داخلی. آیا در مقدمه داخلی هم متباینان؟ چون عرض کردم یکی از اقوالی که هست، امری که می خورد به صلاة، به اجزاء می خورد به عنوان مقدمه، امرش مقدمی است. یعنی این طور گفتند یک امر نفسی داریم، یک امر مقدمی داریم. امر نفسی به صلاة خورده، امر مقدمی به رکوع خورده. مرحوم آشیخ محمد حسین می گویند این مطلب درست نیست، حق هم با ایشان است. البته این عرض کردم یک مشکلی که ما داریم دعوای آقایان باز سر اصطلاح است. این یک اصطلاح است مقدمه داخلی، و الا مقدمه مصطلح نیست خب معلوم است رکوع عین صلاة است خب. چون در مقدمه مصطلح مقدمه غیر از ذی المقدمه است دیگر. ذهاب الی السوق مفهوم، شراء الخبز مفهوم آخر، آن در مقدمه مصطلح است. این را از باب اصطلاح آوردند مقدمه را، ولی خب این آن نیست، قطعاً آن نیست. این که ایشان آوردند بله، و لیس نسبة المقید الی ذات المقید و نفس التکید، این دو تا، نسبة ذی المقدمه الی المقدمه المغایرة له فی الوجود، نه نسبت مقدمه است، و لا نسبة الكل الی اجزائه، اینجا حتی نسبت، این هم گفته شده به اصطلاح بعضی تعبیر کردند گفتند امری که می خورد به مرکب، مثلاً همین نماز، نماز این امر به نماز، این کل است یعنی خودش، کل واحد جزء است، لذا شبیه در باب اجزاء مثلاً امر به صلاة منحل می شود به امر به رکوع و سجود و قرائت و اینها.

آن وقت اسمش را چه گذاشتند از باب تعبیر؟ امر نفسی، امر ضمنی. کل و جزء امر نفسی امر ضمنی. پس یک اصطلاح اول، امر مقدمی و ذی مقدمه، ایشان می گوید از آن هم نیست. امر نفسی و ضمنی هم نیست. از آن قبیل هم نیست. آن کل و جزء به قول ایشان. از قبیل امر جزئی و بله، امر کلی هم نیست. لان فرض الوحده و لهذا التکید، این دو تا در مقید بما هو، بنحو المعنی الحرفی و بنحو المعنی الاسمی، یکی اسمی خودش مستقلاً لحاظ بشود، حرفی مندک در غیر باشد. ینافی فرض المغایر بین ذات المقید و التکید وجوداً، اصلاً این معنایش مغایر، فضلاً عن کونهما مقدمة مغایرة فی الوجود للمقید بما هو مقید، می خواهد مثلاً مقدمه اش باشد.

عرض کردم این مطالبی که ایشان فرمودند فی نفسه درست است اما مشکل کار اصطلاح است. ایشان حالا می خواهند بگویند آن اصطلاح را به کار نبریم، درست است، حرف صحیحی است. اما مرادشان اصطلاح است.

.....

و منه تعریف انها بما هما اثنان ليسا من علل القوام، دو تا، این مرادش از دو تا مقید و نماز و تقید، ایشان می خواهد بگوید اصلا اینها یکی هستند، دو تا نیستند. این وقتی دو تا نشد، آن می خواهد آن تشریک را از بین ببرد. تمام زحمت ایشان این است اینجا. این تحلیل این است. و منه تعرف انها بما هما اثنان ليسا من علل القوام للمقید، جزء علت هم نیستند، یعنی ذات مقید و تقید. حتی بكون نسبتها الى المقید نسبة الاجزاء الى الكل، از این قبیل هم نیست، بل و انما هما جزءان تحليليتان بالنظره الثانية، این یک جزء به اصطلاح جزء، مثل جنس و فصل، این از قبیل جنس و فصل است. حیوان مثلا فرض کنید انسان، انسان دو تا نیست، این تحلیل عقلی است که از او حیوان و ناطق درست می کند. یکی است، مقید و نسبتش یکی است نه اینکه دو تا باشد. و علیه خوب دقت بکنید. الامر المتعلق بالمقید، تمام نکته فنی اینجا است، امری که آمده به صلاة، صلاة عن قربة، این مقیدش هم مراد این است، صلاة عن طهارة عن قربة بما هو و كذا الغاية المترتب عليه، امرش و غایتش، لا دعوة لهما الى كل من الجزئين، خوب دقت کنید، تمام کلامش این است. دو تا جزء نیستند، یکی ذات یکی تقید. ذات و تقید یکی هستند. دو تا لحاظ تحلیلی است که شما می کنید. و لا بالذات و لا بالتبع اذ ليسا هما من علل القوام، علل وجود آن نیستند، فی لحاظ الامر، اصلا آن لحاظ امر این دو تا را لحاظ نکرده که دو تا امر، ما عرض کردیم خدمت شما، اگر یک عنوان واحد آمد در مقام امر، همان عنوان لحاظ شده، و این را ما توضیح مفصل تر از ایشان عرض کردیم. لکن انداختیمش به ارتکاز عقلایی نه به این استحاله ای که ایشان می گویند.

مثلا یک مثال عرفی بزنیم. ما در بحث خودمان مثال هایی برای این که روشن تر بشود. عرض کردیم در بحث اعتبارات کلا این می آید. این اختصاص به اینجا ندارد. حتی در اعتبارات شخصی. همان مثالی که همیشه عرض کردیم. اگر گفت این خانه اینجوری را به شما فروختم، این خانه ای که سر خیابان است، به شما فروختم مثلا به ده میلیون، می خواهد آشیخ محمد حسین این است. حالا من مثال التزام شخصی می زنم ایشان التزام قانونی زده، فرقش این است اعتبار قانونی و اعتبار شخصی. سوال این است این وقتی که این جا دو چیز داریم دیگر، یکی خانه، یکی سر خیابان، این نسبت است. این سر خیابان، خب این خانه اگر ته خیابان باشد، قیمتش می شود مثلا پنج میلیون. سر خیابان می شود ده میلیون. ایشان می گوید وقتی می گوید ده میلیون، یعنی این میلیون تقسیم کرد قیمت را در اعتبار، در خارج این جور می گویند، خوب دقت بکنید، می گویند آقا این خانه خودش پنج میلیون است، سر خیابان شدنش کرده چقدر؟ ده میلیون، نیست این عرف؟ ایشان می خواهد بگوید این در خارج شما این جور می گوید، اما من وقتی که فروختم، می گویم خانه را فروختم این قدر، خوب دقت بکنید، در حقیقت یک انشاء کردم، یک لحاظ کردم. خانه سر خیابان دو تا لحاظ نکردم که ده میلیون پنج تایش مال خانه و پنج تایش مال سر خیابان.

عرض کردیم این را سابقا عرض کردیم یک بحثی است در مکاسب هم هست، در بحث اعتبارات هم هست. من الان مثال اعتبار شخصی زدم. ایشان می گوید ولو شما در خارج خانه را یک قیمت برایش می گذارید، سر خیابان بودن یک قیمت، عرف همین است، اما در مقام انشاء، ایشان گفت امر، من می گویم انشاء، در مقام انشاء چه کار می کنید؟ سوال. در مقام انشاء دو تا انشاء می کنید؟ تأمل کنید. یک انشاء برای خانه، یک انشاء هم برای سر خیابان، دو تا انشاء یا یک انشاء است. ولو در واقع این می شود درست است، خارجی اش هم همین طور است. حالا اینجا مثلا اجزاء خارجی از تحلیل عقلی نیست.

حرف نمی دانم حرف آشیخ محمد حسین روشن است؟ می گوید درست است دو تا است، سر خیابان یک قیمت آورد، خود خانه یکی. اما شما در انشاء وقتی گفتید این خانه را فروختم به ده میلیون، خوب تحلیل بکنید، چند تا انشاء کرده؟ یک انشاء یا دو انشاء؟ دو تا انشاء نکرده، یک انشاء کرده، انشاء کرده خانه را به ده میلیون. البته این در عرف وقتی تحلیل بشود یک پنج میلیونش به خاطر سر خیابان بودن است، اما انشاء یکی است. این را مثال عرفی زدم که روشن بشود. روشن شد؟

س: حیثیت تقییدیه با حیثیت تعلیقیه متفاوت است. بستگی دارد آن خانه را خریده به انگیزه سر کوچه بودن خریده یا نه اصلا جزو یعنی خانه سر کوچه می خواهد

ج: بحث سر این است که این انگیزه در انشاء تأثیر نمی گذارد. بحث سر این یک کلمه است.

س: وحدت باید باشد دیگر

ج: وحدت انشاء، ببینید در انشاءش انگیزه دو تایش نمی کند. یعنی دو تا، ببینید، انگیزه بوده، شما تحلیل انگیزه کردید قبول، انگیزه دو

تا انشاء می کند یا انشاء یکی است؟

س: من خانه سر کوچه می خواهم، خانه غیر از سر کوچه نمی خواهم

ج: خیلی خب نخواهید

س: انشاء کردم خانه سر کوچه را، انشاء نکردم خانه ته کوچه را

ج: نکته این نیست. اجازه بدهید. نکته این نیست. نکته به نظرم روشن نشد.

این که من می گویم مرحوم آشیخ محمد حسین وقتی یک تحلیلی می کند باید برگردیم به عرف، من دارم شما را بر می گردانم به عرف.

نکته این است که شما دو تا انشاء کردید یا یک انشاء؟

س: یک انشاء

ج: خب تمام شد. این در کجا در التزام شخصی. بیاورید در اعتبار قانونی. وقتی گفت نماز عن طهارة دو تا انشاء کرده؟ یکی نماز

طهارت؟ یا نه خود ذات مقید، نماز عن طهارة یکی انشاء کرده. ایشان می گوید تعدد انشاء نیست، یک انشاء است. آمر که امر می کند یک امر است.

فلامر المتعلق بالمقید بما هو و کذا الغاية لا دعوة لهما الى كل من جزئين لا بالذات و لا بالتبع اذ ليسا هما من علل القوام في لحاظ الامر، حتى يدعو الامر اليهما بالذات، و لا مما يتوقف عليهما المقيد خارجا حتى يدعو الامر اليهما بالتبع بملاك المقدميه، بالذات المقدميه، و منه تعرف ان استحقاق الاجره المترتب على الصلاة عن قصد الامتثال بملاحظة الوقوع الاجاره على الخاص، خوب دقت بکنید، می خواهد بگوید این پول نرفته روی نماز و امتثال و تقید به امتثال. تا بگوییم این تقید به امتثال می شود به خاطر پول که بشود دو تا در عرضش. می گوید رفته روی عنوان، مثل همین مثالی که من زدم. پولی را که شما انشاء کردید نرفته رو خانه، یک، سر کوچه دو، دو تا انشائش بکند. یک انشاء است، خانه سر کوچه. ایشان هم باید همین حرف را در اینجا بزنند.

به مثال من هم فکر بکنید انشاء الله روایت ایشان روشن می شود. فردا بقیه اش را می خوانم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين